

روزی که اشک ستارخان درآمد

۴ آذر ۱۳۹۳ ساعت ۱۶:۲۹

من هیچ وقت گریه نمی کنم چون اگر اشک می ریختم آذربایجان شکست می خورد و اگر آذربایجان شکست می خورد ایران زمین می خورد

ستارخان ، سردار مقاومت آذربایجان و جنبش مشروطیت در جایی نوشته است:

من هیچ وقت گریه نمی کنم چون اگر اشک می ریختم آذربایجان شکست می خورد و اگر آذربایجان شکست می خورد ایران زمین می خورد...اما در جریان مشروطه دو بار آن هم در یک روز اشک ریختم. حدود ۹ ماه بود تحت فشار بودیم ،بدون غذا،بدون لباساز قرارگاه آمدم بیرون...چشمم به زنی افتاد با بچه ای در بغلش.. دیدم که بچه از بغل مادرش پایین آمد. چهار دست و پا رفت به طرف بوته علفعلف را از ریشه درآورد و از شدت گرسنگی شروع کرد خاک ریشه ها را خوردن... با خود گفتم الآن مادر آن بچه به من فحش می دهد و می گوید لعنت به ستارخان که ما را به این روز انداخته است.

اما... مادر کودک آمد بچه اش را بغل کرد و گفت:

عیبی ندارد فرزندم

"خاک می خوریم اما خاک نمی دهیم"

آنجا بود که اشکم درآمد.

ستارخان سردار ملی (۱۳۳۲-۱۲۸۴ق) فرزند حاج حسن قراجه داغی در منطقه قراجه داغ (ارسباران) در ۲۸ مهرماه ۱۲۴۵ هجری در ۳۲ کیلومتری مهاباد به دنیا آمد. سوابق زندگی او در دوران کودکی و نوجوانی تا درگیری های جنبش مشروطه چندان معلوم

نیست. از اطلاعات جسته و گریخته‌ای که از وی به دست آمده، درمی‌یابیم که او با پدر خود در روستاهای اطراف ارسباران به شغل پارچه‌فروشی مشغول بوده است.

ستارخان پس از قتل برادرش اسماعیل به دست نیروهای دولتی به همراه خانواده خود به تبریز مهاجرت کرد و در محله امیرخیز اقامت گزید و از داش‌ها و لوطی‌های آن محله شد.

وی مدتی جزء سواران حاکم خراسان بود، از آنجا به عتبات عالیات سفر کرد، پس از چندی به تبریز بازگشت و به مباحثی املاک محمدتقی صراف در سلمان مشغول گردید. سپس به توصیه رضاقلی خان سرتیپ وارد خدمت قراسوران (ژاندارمری) شد و حفاظت راه مرند و خوی به او محول گردید. چندی بعد مورد توجه مظفرالدین میرزا (ولیعهد) قرار گرفت، ضمن دریافت لقب خانی، از تفنگداران ولیعهد در تبریز محسوب گردید. ستارخان بنابر عادت لوطی‌گری در یکی از درگیری‌های خود با مأمورین محمدعلی میرزا (ولیعهد) در تبریز، مورد تعقیب قرار گرفت، از شهر گریخت و مدتی به راهزنی پرداخت. سپس با وساطت بزرگان و معتمدین محل به شهر بازگشت و دلالی اسب را پیشه خود کرد.

در سال ۱۳۲۵ق انجمن ایالتی آذربایجان به واسطه رشادت‌های ستارخان و باقرخان به آنان لقب سردار ملی و سالار ملی اعطا نمود.

با شروع انقلاب مشروطه در تهران و گسترش آن در سراسر کشور، مجاهدین و آزادی‌خواهان آذربایجانی و قفقازی به فرماندهی ستارخان و باقرخان به حمایت از مشروطیت قیام نمودند و در مقابل قوای ۳۵ تا ۴۰ هزار نفری اعزامی از مرکز و خوانین محلی به فرماندهی عبدالمجید میرزا عین‌الدوله که برای سرکوبی قیام تبریز اعزام شده بودند به شدت مقاومت کردند و از تسلط آنها به شهر ممانعت نمودند. تبریز به مدت ۱۱ ماه توسط قشون دولتی محاصره شد و از ورود آذوقه به شهر جلوگیری به عمل آمد. زندگی بر مردم بسیار سخت و طاقت‌فرسا گردید. نهایتاً با وساطت قنصل‌های روس و انگلیس و موافقت دولت‌های طرفین عده‌ای از قوای روسیه به تبریز وارد شدند و راه جلفا را برای ورود آذوقه باز کردند. در نتیجه محاصره شهر به پایان رسید و سربازان دولتی و خوانین محلی مخالف مشروطیت از اطراف تبریز دور شدند. بدین ترتیب نقشی که ستارخان و باقرخان در دفاع از مشروطه و تبریز داشتند به پایان رسید. با حضور سربازان روسی در تبریز موقعیت برای ستارخان و باقرخان سخت و خطرناک گردید. آنها به اتفاق جمعی دیگر از سران آزادی‌خواه به قنسولگری عثمانی پناهنده شدند. سپس تحت فشار روس‌ها و بنابر دعوت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی به همراه جمعی از مجاهدین در روز هشتم ربیع‌الاول ۱۳۲۸ق به تهران مهاجرت کردند. در تهران استقبال شایانی از آنان به عمل آمد و از طرف مجلس شورای ملی مورد تجلیل قرار گرفتند و دو لوح نقره‌ای طلاکوب به ستارخان و باقرخان اهدا گردید و برای هر کدام ماهیانه مبلغ هزار تومان مقرری از طرف مجلس تعیین شد و در پارک اتابک (محل فعلی سفارت شوروی) اسکان یافتند. در جریان ترور آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی دولت مشروطه تصمیم به خلع سلاح گروه‌های مسلح گرفت، ستارخان با این امر مخالفت نمود و با قوای دولتی به جنگ پرداخت در این جنگ پای او تیر خورد و تسلیم شد و ۳۰ تن از نیروهای وی کشته و ۳۰۰ تن اسیر شدند. وی چهار سال پس از این واقعه در تاریخ ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۳۲ (برابر ۲۵ آبان ۱۲۹۳)

درگذشت و در باغ طوطی در جوار حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۰۲۳/۲۰۲۳-۰۴-۰۴-درآمد-ستارخان-اشک-روزه>